

## سیمای شمس تبریزی در دیوان کبیر مولانا

دکتر بهروز بامدادی

استادیار دانشگاه آزاد مرند b\_bamdadi41@yahoo.com

### چکیده:

خواننده ی آثار مولانا بعد از آشنایی با شخصیت مولانا و ذکر کثیری که وی از شمس تبریزی در آثارش به میان آورده است علاقه مند می شود بداند که این شمس که بوده ؟ چه شخصیتی داشته ؟ چگونه این همه شور و شیدایی از مصاحبت وی حاصل شده است ؟ این مرد به ظاهر شکرفروش، چه شکری به مولانا فروخته چگونه جان شیفته ی او را سوخته و به چه ترتیب این تشریف عشق بر بالای وی دوخته است ؟ بهترین تصویری که - به گمان من - می توان از حالات و اوصاف و سکنت شمس دریافت ، مجموع گفته های مولانا درباره ی وی و دقت در اوصافی است که مولانا برای وی برشمرده است. چون بررسی همه ی آثار مولانا به بحثی بسیار طولانی و خارج از حوصله و گنجایش یک مقاله نیاز دارد ، برای ترسیم تصویری از چهره ی شمس الدین ، به شعر مولانا مراجعه می کنیم و نگاه او را به چهره ، شخصیت و رفتار شمس تفسیر می کنیم . آنچه از این سیر در دیوان شمس حاصل می شود این است که شمس از نظر مولانا شخصیتی فوق انسانی دارد و جمیع خصال جمیع نیکان در وجود شمس جمع است از اولیاء الله که صاحب کمالات انسانی اند گرفته تا عشاق که به نازکی طبع و دل شهروند . برای نیل به این هدف، دیوان شمس تبریزی را برگزیدم و امیدوارم به انجام این کار توفیق یابم.

### کلید واژه ها :

شمس تبریزی - شمس الحق - شمس الدین - صفات شمس - مولانا و شمس .

خانه ی دل ز دیو بستانی ۳۳۳۰

چون گشایند دیده ها کفار ۱۲۲۸۷

شمس تبریز نور سبحانی

شمس تبریز را بشر بینند

در آثار ارجمند مولانا خصوصاً در کتاب مستطاب « مثنوی » ، مسائل بزرگ و پراهمیتی از مسائل زندگی انسان مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است. اما به نظر می آید دو موضوع : الف : هم نشینی با اولیا و تأثیر پذیری انسان ها : ب : بحث سازگاری و تفاهم و قرب روح میان گوینده و شنونده هم از جهت بسامد و تکرار قابل توجه است و هم دامنه ی موضوع بسیار وسیع است. مولانا در آثارش ارزش همنشین خوب و همراه حقیقی را برشمرده و در دیوان شمس و مثنوی از نداشتن دوست « رازفهم » و « همدل » نالیده است - که شاید اشاره ی صریحی به دشمنی اطرافیان مولانا خصوصاً پسرش علاءالدین با شمس بوده است.

مولانا اثر بی مانند « حریف صافی » و « راه دان » را به خواننده ی آثارش گوشزد کرده است و دست مایه ای از تمثیل فراهم ساخته و از هم نشینی کاه و کهربا و سنگ با خورشید و در نتیجه، ارج یافتن از این همنشینی سخن گفته است . بی شک او در همه ی احوال شخصیت شمس را در نظر داشته و از بن دندان

علاقه مند بوده تا حسن و جمال و نیکی و کمال شمس را برای دیگران برشمارد. از دوستی های اطرافیانش نسبت به شمس محظوظ و از کدورت و دشمنایگی عوام الناس، مکدر و رنجیده خاطر می شده است. مولانا بارها از قیاس اولیاء الله با مردم عوام که از سوی مخالفان شمس صورت می گرفته رنجش خاطر خود را اظهار کرده و در جواب آنان گفته است که اگرچه دو نوع زنبور ظاهرشان همسان است ولی حاصل یک نوع، نیش و از آن دیگری نوش است. دو نوع آب اگرچه در ظاهر همگون هستند، یک نوع از آن تلخ و شورابه است و نوعی دیگر شیرین و مایه ی حیات است. پس شمس نیز اگرچه در ظاهر مثل همه ی مردم است اما « آنی » دارد که همه از شناختن آن عاجزند.

این همه شیفتگی و شیدایی، منبع سؤالی است که برای خواننده ی آثار مولانا پدید می آید: « راستی این شمس کیست »؟ این « رستخیز ناگهان » و این « خیزابه ی شور و شیدایی » کیست؟ کسی که آتشی به جان مولانا افکنده که فقیه و خطیبی موقر و متین را به چنان دلباخته ی شیدایی تبدیل نمود که « آتش به جان همه ی عاشقان جهان انداخت ». یقین چنین مردی روحی بلند و شخصیتی بی مانند دارد که شایسته ی شناختن است. واقعیت این است که از فرط ابهت و شکوه، چهره ی شمس ناشناس مانده است. اگر بخواهیم غبار زمان از چهره ی شمس پس بزنیم و تصویری روشن از او ترسیم کنیم، بهترین دست مایه ی ما خود مولانا و گفته های اوست. اوصاف و حالاتی که مولانا برای شمس برمی شمارد؛ تصویری روشن از شخصیت شمس به دست می دهد. چون برای بررسی تمامی آثار مولانا فرصت و مجال بزرگی لازم است، در این مقاله فقط دیوان شمس را منبع شناخت شمس الدین قرار دادیم و از بررسی اجمالی غزلیات دیوان کبیر خصوصاً مقاطع غزلیات بهره گرفتیم.

اگر حقیقتاً بخواهیم بدانیم که مولانا شمس را چگونه می دیده و برای او چه صفاتی قایل بوده است؛ بهترین کار استمداد از خود مولانا است. بی شک اثر شگرف شمس در مولانا و شیفتگی که حضرت مولانا نسبت به شمس داشته است؛ باید از صفات اخلاقی و عملی ممتازی سرچشمه گرفته باشد که قابل توجه و شناختن است. من در این نوشته، مجموع صفاتی را که مولانا در شمس یافته و نام برده است؛ استخراج کرده ام یعنی تمامی ابیات غزلیات که در آن ها صفت یا حالتی از شمس بیان شده گلچین شده است و از مجموع آن ها در می یابیم که مولانا چنین اوصافی برای شمس قائل بوده است. امیدوارم که این نوع شناخت مارابه سوی حقیقت رهنمون شود و این کار به مذاق دوستداران شمس عزیز و جناب مولانا خوش آید:

## ۱- صفات قدسی و آسمانی شمس

الف: شمس مظهر جمال کردگار است:

ز آن که آن سو در نوازش رحمتی جوشیده است شمس تبریزش گویم با جمال کردگار ۱۱۲۰۰

ب: شمس الدین صاحب تشریف کرّما و منازل اجلال و بزرگی است:

۷ ز عشق شمس تبریزی است فیض ایده ی باطن زهی تشریف کرّما زهی انوار ربّانی ۳۱۱۲

پ: شمس صاحب اسرار ازلی و جفّ القلم است:

شمس تبریز رحمت صرفی زان که سرّ صفات رحمانی ۳۳۶۲۸

تبریز این تعظیم را تو از الست آورده ای از مفخر من شمس دین از اول جفّ القلم ۱۴۷۱۰

ت: شمس تبریزی باعث کمال جهان هستی است و بر لوح و قلم منت دارد:

نما ای شمس تبریزی کمالی که تا نقصی نباشد کاف و نون را ۱۱۶۵



شمس الحق تبریزی بر لوح چو پیداشد      والله که بسی منت بر لوح و قلم دارد      ۶۳۴۶  
ث : او از بلی گویان الست است :  
در آن روزی که در عالم "الست" آمد ندا از حق      بده تبریز از اوّل بلی گویان الستش را      ۸۱۴  
ج: جبرئیل امین شیفته وار به دنبال شمس می دود:  
شمس الحق تبریز چو بگشاد پر عشق      جبریل امین را ز پی خویش دوان کرد      ۶۷۱۷  
چ : شمس تبریز اصل هر نوری بلکه نور خدایی است :  
بر آ ای شمس تبریزی زمشرق      که اصل اصل هر ضیایی      ۲۸۷۲۴  
خلایق اختر و خورشید شمس تبریزی      کدام اختر که از شمس او منور نیست      ۵۰۷۴  
ح : شمس الدین خورشید حقیقت است و همه ی خلق سایه ی آن خورشید هستند :  
شمس تبریز که مشهورتر از خورشید است      من که همسایه ی شمس چو قمر مشهورم      ۷۰۶۸  
خ : آن مراد، خسرو ملک بی نشانی است و از لامکان ها نشان دارد :  
آن شاه که است شمس تبریز      آن خسرو ملک بی نشانی      ۲۹۰۴۱  
شمس تبریز لامکان دید      بر ساخت ز لامکان ، مکانی      ۲۹۰۲۱  
د : شمس آینه ی جمال نمای خداست:  
شمس الحق تبریزی در آینه ی صافت      گر غیر خدا بینم باشم بتر از کافر      ۱۰۸۲۹  
ذ: شمس امانت حق را در زمین برای بندگان خدا گسترده است:  
چون امانت های حق را آسمان طاقت نداشت      شمس تبریز چگونه گستریدش در زمین      ۲۰۸۵۲  
ر: شمس الدین در "قاب قوسین و ادنی" قرب است :  
ای شاه شمس مفخر تبریز بی نظیر      در قاب قوس قرب و در ادنی چگونه ای ؟      ۳۱۷۳۱  
۲- صفات اولیاء الله

الف : شمس موسی ایام است :  
شمس الحق تبریز تویی موسی ایام      بر طور دلم رفته به میقات افندی      ۲۷۸۹۲  
جام موسی کش شمس الحق تبریزی      تا آب شود پیشت هر نیل که خون باشد      ۶۴۰۵  
ب : وی دلق آدم را پوشیده است :  
آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم      پوشیده دلق آدم امروز بر در آمد      ۸۸۱۴  
پ : شمس الدین ملک الملک سلیمان است :  
روی به شمس الحق تبریز کن      تا ملک الملک سلیمان شوی      ۳۴۰۰۰  
ت : وی یوسف جان هاست و همچون یوسف به چاه افتاده است :  
شمس تبریزی به چاهی رفته ای چون یوسفی      ای تو آب زندگی چون از رسن پنهان شدی  
کیست یوسف جان شاه شمس تبریزی      به غیر حضرت او را تو اعتبار مگیر      ۱۲۲۴۱  
ث : شمس تبریز مسیح جان هاست :  
شمس الحق تبریزی در عشق ، مسیح آمد      هر کس که از او دارد زَنار بشوریدش      ۱۳۰۶۰

ج : او مثل ذوالنون است :

ای شمس تبریزی توی کاندراجلالت صدتوی جان من است آن ماهیی در وی چوتو ذوالنون خوش ۱۲۹۳۹

چ : شمس واقف اسرار حضرت رسول (ص) وهم نفس اوست :

شمس تبریزی تویی واقف اسرار رسول نام شیرین تو هر گم شده را در جان باد ۷۹۲

شاه شهی بخش جان مفخر تبریزان آن که در اسرار عشق هم نفس مصطفاست ۴۹۱۰

۷ مونس احمد مرسل به جهان کیست بگو شمس تبریز شهنشاه که احدی الکبر است ۴۰۹

ح : شمس تبریز صفت رشادی دارد و باعث ارشاد عالم می شود :

گر شمس در این آینه خود را نمودی در کارگش آدم خاکی چه کسستی

۷ گر گوش تو را پنبه ی غفلت نگرفتی ارشاد تو را یک نفس شمس بستنی ۳۱۴۱

خ : شمس مرتضای عشق است و چون حسن و حسین (ع) در راه عشق فدا شده است :

مرتضای عشق شمس الدین تبریزی بین چون حسینم خون خود در زهر کش همچون حسن ۲۰۵۱۷

د : او مفخر و نور اولیاست :

۷ شمس تبریزی که فخر اولیاست سین دندان های یاسین من است ۴۳۰

شمس تبریزی که نور اولیاست با چنان عز و شرف سلطان کیست ؟ ۴۵۱۷

۳- صفت بقا در شمس :

الف : شمس اصل اصل وجود و ایجاد است :

۷ بیار مفخر تبریز شمس تبریزی مثال اصل که اصل وجود و ایجاد ۳۰۵۲

ب : شمس الدین در فناها بقاست :

خورشید روی مفخر تبریز شمس دین بر فانیی تافت که آن رابقا نکرد ۸۹۹۱

تبریز شمس دین را از لطف لابه ای کن که از باغ بی زمانی در ما نگر زمانی ۳۱۴۰۵

۷ شمس گر گشت فانی بالذات در فناها بقاست تا دانی ۳۳۳۴

پ : وی صفات ابدی دارد :

به عشق شمس تبریزی بده جان که تا چون عشق او پاینده باشی ۲۸۱۴۸

شمس تبریز جان جان است در برج ابد برابر آییم ۱۶۳۴۰

ت : مولانا خود را در شمس مستحیل و مستهلک می بیند :

خمش که مفخر آفاق شمس تبریزی بشست نام و نشان مرا به خوش لقبی ۳۰۴۹

۷ نه مولانا است این بحر درافشان حقیقت شمس تبریزی است با وی ۳۱۷۵

بگفتم شمس تبریزی کیی؟ گفت: شمایم من شمایم من شمایم ۱۶۰۶۶

۴- صفات کمال بخشی شمس

الف : شمس مثل خورشید و مولانا مثل عقیق ولعل است :

شمس تبریز که سرمایه یلعل است و عقیق ما از او لعل بدخشان و عقیق یمینیم ۱۷۱۰۹

ب : شمس الدین کیمیاست و مس وجود مولانا از او کمال وارجمندی می یابد :

جسم خاک از شمس تبریزی چو کلی کیمیاست تابش آن کیمیا بر مس ایشان گمار ۱۱۲۴۲

پ : وی گنج و دریای معانی است :

۷/ تویی لطف جبار و فیض دو عالم  
ت : او مفتاح عرش است :

بهبانه است این ها بیا شمس تبریز  
ث : شمس باعث طهارت روح و جاودانگی است :

شمس الحق تبریزم همرنگ تو می خیزم  
ث : شمس تبریز باعث عروج مولانا به بام گردون شده است :

شمس تبریز نردبانی ساخت  
بام گردون برآ که آسان شد ۱۰۳۹۶

۵- صفات تاریخی ، حماسی و اسطوره ای

الف : شمس قباد جان هاست :

گر نه شمس الدین تبریزی قباد جان هاست  
ب : وی مثل بهرام بر همه مسلط است :

برآ زمشرق تبریز دین بخرام  
که بر ممالک هردو جهان چو بهرامی ۳۲۷۷۰

پ : کیقباد در مقابل او ناتوان است :

ایا تبریز اگر سرت شدی محسوس هر حسی  
غلام خاک تو سنجر ، اسیرت کیقبادستی ۲۶۶۲۵

ث : شمس الدین همچون حاتم کریم است :

ای دیده کرم ز شمس تبریز  
مر حاتم را مگو کریم است ۴۰۲۶

ث : او از سنجر برتر است :

ایا تبریز اگر سرت شدی محسوس هر حسی  
غلام خاک تو سنجر ، اسیرت کیقبادستی ۲۶۶۲۵

ج : او از سلطان محمود نیز برتر است :

ای ایازت دل و جان شمس حق تبریزی  
شمس تبریز تویی سلطان سلطانان جان  
نیست در هر دو جهان چون تو شه محمودی ۳۰۴۶۹  
چون تو محمودی را نیامد همچو من دیگر ایاز ۱۲۷۱۶

۶- صفات تغزلی

الف : لفظ شمس شیرین و شکر بار است :

بیار قند معانی ز شمس تبریزی  
که باز ماند ز عشق لبش دهان سماع ۱۳۶۹۷

نبات مصر چه حاجت که شمس تبریزی  
دو صد نبات بریزد ز لفظ شکر بار ۱۲۰۹۳

ب: همه ی شور و مستی ها از شمس است و او باعث سرمستی و شیدایی جهان گشته است :

شمس تبریزی برآمد در دلم بزمی نهاد  
از شراب عشق گشتت این در و دیوار مست ۴۲۵۲

از شمس تبریزی اگر باده رسد مستم کند  
من لا ابالی وار خود استون کیوان بشکنم ۱۴۵۵۰

شمس الحق آزاده تبریز و می ساده  
تا حشر من افتاده آهسته که سرمستم ۱۵۳۲۶

رو تو ، به تبریز زود از پی این شکر را  
با لطف شمس حق از می و شکر میرس ۱۲۹۰۶

تبریز بگو آخر با غمزه ی شمس الدین  
که ای فتنه ی جاویدان ای سحر حلال خوش ۱۳۰۵۳

شمس تبریز به دورت هیچ کس هشیار نیست  
کافر و مؤمن خراب و زاهد و خمّار مست ۴۲۱۳



پ: شمس مثل هر معشوقی نازک طبع ، تند خو و خونخوار است :  
 اندر خیال مفخر تبریز شمس دین      منگر تو خوار کان شه خونخوار نازک است ۴۷۱۲  
 مکن ای شمس تبریزی چنین تندی چنین تندی      کجا یابم تو را ای شاه دیگر یاد پنهانک ۱۳۹۲۱  
 ت : شمس گوهر عشق است و باعث شیدایی دل های دوستدار عشق می شود :  
 شمس تبریز گوهر عشق است      گوهر عشق را تو خوار مدار ۱۲۳۵۳  
 پیش شمس الدین تبریزی برو که از رحمتش      مردگان کهنه بینی عاشق و مجنون شده ۲۵۰۳۲  
 ایا دو دیده ی تبریز شمس دین به حق      تو کهربای دلی دل به عاشقی که توست ۵۲۱۵

#### ۷- صفات شگفت

الف : شمس خداخلق و نامدار و شگفت است :  
 کیست آن مه خداوند شمس تبریز      خداخلق ، عجیبی ، نامداری ۲۸۶۱۶  
 ب : شمس الدین مهی غریب با ارکان غریب است :  
 بیا تو مفخر آفاق شمس تبریزی      که تو غریب مهی و غریب ارکانت ۵۱۸۷  
 پ : شمس الدین شرار در جهان هستی می زند :  
 تو شمس الدین تبریز ارملولی      به هر لحظه چه افروزی شراری ۲۸۵۲۱  
 ت : وی نور زمینان و باعث جمال زمانه است :  
 نورهای شمس تبریزی چو تافت      ایمنیم از دوزخ و از نارها ۱۹۹۳  
 ای شاه شاه و مفخر تبریز شمس دین      نور زمینان و جمال زمانه ای ۳۱۷۱۹  
 ث : او از دوزخ و آتش ایمنی می بخشد  
 نورهای شمس تبریزی چو تافت      ایمنیم از دوزخ و از خارها ۱۹۹۳  
 ج : سجده بر شمس باعث ایمان است اصلاً خود شمس قبله ی نماز مولانا است :  
 بنه آن سر به پیش شمس تبریز      که ایمان است سجده آن صنم را ۱۲۲۲  
 ل شمس الحق است رازم تبریز شد نیازم      او قبله ی نمازم او نور آب دستم ۱۶۸۸

#### نتیجه گیری :

چهره ای که مولانا در دیوان شمس برای شمس الدین تبریزی ترسیم کرده به روشنی بیانگر شخصیت عالی ، افکار روشن و تأثیر ارزشمندی است که بر مولانا داشته و آن شخص جدی و عبوس مدرسه نشین را به عارفی خوش فکر و پخته ، انسانی لطیف ذوق و عاشقی شوریده تبدیل می کند که همه ی آمال او به کمال جویی و رسیدن به حق مختص شده و به همه ی اجزای جهان هستی عشق می ورزد. شمس از دید او شمس نیست بلکه نور حق است.

عصاره‌ی روح همه‌ی اولیاء الله و کریمان و بزرگان اعصار است و نهایتاً می‌بینیم که وجود حقیقی از آن شمس است و وجودهای فانی همه در شمس مستحیل و مستهلک شده‌اند. در این خلاصه مقاله به دلیل کمی مجال، اندکی از بسیاری نموده شد.

\* شماره‌ی ایات از کلیات شمس به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، دوره‌ی ۹ جلدی چاپ انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۵ انتخاب شده است.

\*\* ده بیت که با علامت ✓ مشخص شده است؛ در نسخه‌ی فروزانفر ثبت نشده بلکه از کلیات شمس به تصحیح محمد عباسی چاپ انتشارات طلوع و شماره غزل نوشته شده است.